

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«بررسی اصطلاحات نحات حول حالات وجودی _ عدمی الفاظ و معانی»

نگارنده: رضا حاجی زاده^۱

چکیده

این سؤال همیشه مطرح بوده است که مقدر و محذوف و سایر این لغات باهم چه تفاوتی دارد آیا این تفاوت تعبیر است یا نکته‌ای در پی دارد؟ و این الفاظی که در این مفاهیم استفاده می‌شود چرا این قدر گوناگون هستند و در این مقاله سعی شده است ارتباط معنای لغوی با اصطلاحی بررسی شود تا از این باب هم معنای اصطلاحی عمیق‌تر فهم شود و هم علقه‌ای ایجاد شود برای بازخوانی سریع‌تر مطلب.

و در این مقاله نیز سعی در روشن سازی این مفاهیم و مشخص کردن حدود و ثغور آن است تا در هنگام مواجهه به مطلب اصلی منتقل شویم و هم اینکه یک سازمان دهی به استفاده از این اصطلاحات شود تا در استفاده‌های آتی جابجا نشود، به طور کلی بحث از تعریف دقیق مفاهیم مطلب بسیار مهمی است که در ادبیات عرب نسب به زبان فارسی کمتر دیده شود.

هر کدام از الفاظ مورد بررسی هر چند که گوهر معنایی جامعی دارند ولی تفاوت‌های ریزی بین آن‌ها وجود دارد مثلاً هر کدام از اصطلاحات محذوف و اظهاری معانی مختلفی ولو در یک علم دارند، منوی در نحو یک معنا و بلاغت دارای معنای دیگری است.

^۱ پایه سوم، استاد راهنما؛ حجه الاسلام و المسلمین هاشمی (زید العزه)، زمستان ۱۳۹۶

فهم اولیه‌ی مفاهیم یک علم که در حوزه روش تحصیل علوم از آن بحث می‌شود اولین مرحله‌ی ورود است و در ادبیات عرب نیز فهم قواعد و قوانین اولین قدم است (صفای بوشهری، روش تحصیل ادبیات عرب در حوزه ص ۸۱) و چطور فهم قواعد - که یک کل است - بدون فهم کلمات - که جزء است - حاصل می‌شود؟

از این قبیل برای مثال قسمتی از متن کتاب بداء النحو را می‌آوریم که از اسلوب‌های رایج در کتب آموزش ادبی ولی غیر واضح است؛ دقت کنید

۱. واجب: و ذلك فيما إذا وقع الفاعل بعد أداءه لا تدخل إلاً على الجملة الفعلية كأداء الشرط و فسّر الفعل المحذوف فعل مذكور بعد الفاعل، كقوله تعالى: **وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ**، فـ «أحد» فاعل لفعل محذوف يفسره الفعل المذكور و هو «استجار». (بداء النحو / ۱۱۱ / ۴. الأصول في الفاعل)

مثلاً در این جا می‌بینیم که گفته شده «فسر الفعل المحذوف فعل مذكور بعد الفاعل» در صورتی که ترجمه چنین است فعل مذكور بعد از فاعل، فعل محذوف را تفسیر می‌کند.

در اینجا می‌بینیم که کلاً ترتیب جمله در زبان عربی جابه جا شده و بسیار است از این قبیل سبک‌ها و اسلوب‌ها در کتب نحویون.

دلیلی جز عدم استفاده از اسلوب صحیح یادگیری نیست ۲.

از آن جا ادیبان با آثار ادبی گذشتگان مانوس بوده‌اند، همیشه در آثار آن‌ها اصطلاحات و لغات نامانوس برای عرف معاصر یافت می‌شود، از آن جا که تدریس و نوشتن کتب آموزشی ادبیات هم توسط ادیبان صورت می‌گیرد طبیعی ست در تفهیم، متعلم نیازمند تفکر حول مقصود مطلوب معلم است عوض اینکه تفکر حول محتوای تدریس

باشد، برای این مشکل در هر علمی اصطلاح نامه یافت می‌شود ولی در حوزه‌ی ادبیات عرب به خصوص نحو اصطلاح نامه بسیار کم و اگر باشند عربی هستند و برای فارسی‌زبانانی که می‌خواهند زبان عربی را یاد بگیرند مشکل ایجاد می‌شود، لذا نیاز به بحث بیشتر درباره‌ی کلمات مستعمل در کتب ادبی احساس می‌شود.

این مقاله مناسب برای کسانی است که می‌خواهند مطالب آموزشی معاصر را عمیقاً درک کنند و بتوانند با تراث ادبی انس بگیرند.

از آن جایی که هیچ کتاب یا مقاله‌ای در این باره یافت نشد مسیر سختی در پیش رو داشتیم که بی شک بدون تلاش، مشکلات بر طرف نمی‌شدند.

در این مقاله مشاهده خواهید کرد که هر کدام از کلمات مورد بررسی پس از بحث حول معنای لغوی به معنای اصطلاحی آن پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها

محدوف، مقدر، مضمَر، منوی، مستتر، اضمار، ظاهر، منسی

فصل اول: مفاهیم

محذوف

معنای لفظی: از (ح.ذف) است به معنای انداخته شده و افتاده است^۱

معنای اصطلاحی به معنای عام؛ یعنی لفظ آن موجود نیست و تاثیری از لفظ و معنای آن هم برجای نمانده است، مانند اینکه گفته شود «جاء الاستاذ راکبا» و «راکبا» حذف شود و گفته شود «جاء الاستاذ»، مقصود مجيء مرکوب نباشد، همان طور که تبادر چنین است.

اما به معنای خاص در جایی استفاده می‌شود که لفظ ظاهر نیست اما تأثیر آن وجود دارد.

مثال: چه بسا مثل «رب» تأثیر لفظی آن بماند و مابعد خود را مجرور کند مانند این بیت:

«و لیل کموج البحر أرخی سدوله
علی بأنواع الهموم لیبتی»

(شرح شواهد مغنی، سیوطی، جلد دوم، ص ۵۷۴) (صبان، محمد بن علی، حاشیه الصبان: ج ۲ / ۲۳۳).

و چه بسا لفظی حذف شود تأثیر معنوی آن باقی بماند؛ مانند فعل «ادعوا» در منادا^۲، چه بسا لفظی حذف شود و

تأثیر لفظی آن باقی بماند مثل اسماء سته که حرف دوم آن حذف می‌شود مثل «ابی»^۳.

^۱ قطف الشيء من الطرف كما يُحذف طرف ذنب الشاة (فراهیدی، کتاب العین، ص ۲۰۱)

^۲ هر چند که تأثیر لفظی نیز در اینجا وجود دارد.

^۳ (۱). و المراد من «اللازمة» هنا ما كان ثابتاً في الكلمة من الحروف و لا يفارقه في حالة من حالات إعرابه الثلاث إلاً إذا وجدت علته صرفية تفضي بحذفها كالتقاء الساكنين فتحذف لفظاً و لكنها تعتبر موجودة تقديرأ لأن المحذوف لعله كالنائب،

در جایی دیگر گفته شده: «زمانی که کلمه‌ای در لفظ وجود داشته باشد و امکان نطق به آن هم باشد» (اوضح المسالك الى الفیه ابن مالک، ابن هشام، ج ۴ ص ۲۲۷) (ابن عقیل، شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۹۵ پاورقی) اما آن را مشاهده نمی‌کنیم، فرقی که این با مستتر دارد علاوه بر امکان نطق به آن است که گذشت، واقع شدن کثیر در فضلات است در حالی که مستتر فقط مختص ضمائر است. (ابن عقیل، شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۹۵)

منسی

معنای لفظی: از (ن.س.ی) به معنای فراموش کردن است^۱، لذا منسی به معنای فراموش شده می‌باشد.

معنای اصطلاحی: یعنی چیزی که در علم نیست و در غفلت‌هاست یعنی فراموش شده مثل اینکه گفته شود: (جاء محمد، علی) اینجا «علی» قبل از اینکه ذکر شود منسی بوده و اگر در یک مثال دیگر در ادامه (آن لفظی که فراموش شده: «علی») ذکر نشود نیز مثال مناسبی برای این عنوان است؛ مثلاً گفته شود (جاء محمد) و ذکر لفظ (علی) را پس از محمد فراموش کند، این لفظ منسی باقی مانده است^۲، به مثالی دیگر دقت کنید: وقتی می‌گوییم شیرازی یعنی شخصی که منسوب به شیراز است ولی اگر این اسم شخصی باشد دیگر کاری به نسبت آن نداریم و این نسبت

فمثل «أبی» صحیح؛ لأنّ الیاء لیست ثابتةً لأنّها للإعراب فتتغیّر فی حالات الثلاث من الإعراب. (صفایی بوشهری، بداءة النحو، ص: ۳۶)

توضیح مطلب: منظور از تاثیر لفظی که وجود دارد این است

^۱ المنسیّ - [نسی]: نسی فلان شیئا کان یذکره، و إنه لَنَسِیٌّ، آی: کثیر النسیان

^۲ برای درک دقیق تر این بحث به بدل نسیان مراجعه کنید؛ آن چیزی که فراموش شده را منسی می‌گویند.

منسی شده است، در این حالت هر چند که لفظ آن وجود دارد ولی متروک است و دیگر تاثیر معنوی خود را از دست می دهد.^۱

مستتر

معنای لفظی: از «س.ت.ر» گرفته شده و اسم فاعل است ولی چون لازم است به معنای «پنهان شده» ترجمه می شود.

معنای اصطلاحی: مستتر مفهومی مشابه مقدر دارد که فقط برای ضمیر استفاده می شود؛ به معنای «پوشیده شده» و وجودی برای آن در لفظ چه بالفعل و چه بالقوه نیست چون امکان نطق به آن نیست چون اصلاً یک امر عقلی است یعنی چیزی که وجودی برای آن نیست امکان نطق به آن هم نمی باشد.

منظور از اینکه امکان نطق به آن نیست این است در هنگام استعمال جمله‌ای که نیاز به ضمیر مستتر دارد نمی توانیم آن را نطق کنیم و اگر هم شما شنیده‌اید که در فعل امر صیغه‌ی هفت ضمیر «انت» وجود دارد این برای آموزش است و در حقیقت چنین نیست، که از این بیان متوجه می شویم که در اصل وضع منظور از مستتر، مستتر وجوبی بوده است چون در جوازی گاهی هم اسم ظاهر می شود و هم ضمیر.^۲

^۱ و من العرب من يقول: أناسين و ظرابين على الأصل، و لو كان أناس جمع إنسى لقيس في جمع جنى: جنائى، و فى جمع تركى: تراكى، و قد تكون الياء فى الأصل للنسب الحقيقى، ثم يكثر استعمال ما (هى) فيه، حتى يصير النسب منسياً أو كالمنسى فيعامل الاسم معاملة ما ليس منسوباً، كقولهم: مهرى و مهارى و مهار و مهارى، و أصل المهرى: بعير منسوب إلى مهرة قبيلة من قبائل اليمن، ثم كثر استعماله حتى صار اسماً للنسب من الإبل (شرح الكافية ۴ / ۱۸۶۹)، و ما بعدها). انتهى (ناظر الجیش، شرح التسهيل المسمى تمهيد القواعد بشرح تسهيل الفوائد، ج ۹؛ ص ۴۸۱۳)

^۲ و لما كان الضمير المتصل على نوعين: بارز و هو ما له وجود فى اللفظ، و مستتر و هو ما ليس كذلك و قدم الكلام على الأول شرع فى بيان الثانى بقوله: (و من ضمير الرفع) أى لا النصب و لا الجر (ما يستتر) وجوباً أو جوازاً، فالأول: هو الذى لا يخلفه ظاهر و لا ضمير منفصل، و هو المرفوع بأمر الواحد المخاطب (كافعل) يا زيد، أو بمضارع مبدوء بهمزة المتكلم

اضمار

معنای لفظی: از ریشه (ض.م.ر) و به معنای «پنهان کردن» است.^۱

معنای اصطلاحی: مصدر «اضمر» است، در نحو به معنای آوردن ضمیر بجای اسم ظاهر در مقابل اظهار که به

معنای آوردن اسم ظاهر عوض ضمیر است، همچنین در جایی که لفظی را حذف کنند در حالی که معنای آن لفظ

وجود داشته باشد می گویند که اضمار صورت گرفته است.^۲

لذا به عمل مستتر کردن ضمیر و حذف کردن لفظ و باقی گذاشتن معنا، اضمار می گویند.

نکته: برخی اوقات حق تقدم با ضمیر است و استفاده از اسم را اظهار می گویند و برخی اوقات حق با اسم ظاهر

است ولی اگر از ضمیر استفاده کنیم را اضمار می گویند مثل زمانی که یک عامل دو ضمیر را بنا بر مفعول بودن نصب دهد

در حالی که ضمیر اولی شناخته شده تر از ضمیر دوم باشد گفته شود: «الكتاب اعطيتكه» سپس اظهار شود و گفته

شود «الكتاب اعطيتك اياه» و اگر برعکس این اتفاق رخ دهد را اضمار می گویند. (صفایی بوشهری، بدائة النحو،

ص ۲۶)

مثل (أوافق) أو بنون المتكلم المشارک أو المعظم نفسه مثل (نغبط) أو بقاء المخاطب نحو: (إذ نشكر) أو بفعل استثناء ك: خلا وعدا و لا يكون في نحو: قاموا ما خلا زيدا و ما عدا عمرا و لا يكون بكرا، أو بأفعل التعجب نحو: ما أحسن الزيدین، أو بأفعل التفضيل نحو: هم أحسن أثاثا، أو باسم المحذوف فإن له وجودا في اللفظ بالقوة لإمكان النطق به، بخلاف المستتر فإنه لا وجود له في اللفظ لا بالفعل و لا بالقوة لعدم إمكان النطق به بل هو أمر عقلي فحصل الفرق بين المستتر و المحذوف. قال اللقاني: فإن قلت: فالمحذوف أحسن حالا من المستتر و الأمر بالعكس و لذا اختص المستتر بالعمدة. (صبان، حاشية الصبان على شرح اشموني على الفيه ابن مالك، ص ۱۶۲)

^۱ الضُّمْر من الهزال (و لحوق البطن)، و الفعل (فرايدی، كتاب العين ج ۷ ص ۴۱)

^۲ هو، في النحو، الإتيان بالضمير بدل الاسم الظاهر. (انظر: الضمير)، و يقابله الإظهار. و هو أيضا إسقاط اللفظ لا معناه

(يعقوب، موسوعة النحو و الصرف و الإعراب، ص ۱۰۸)

اظهار

معنای لفظی: از ریشه (ظ.ه.ر) است، اظهار در لغت دو معنای متفاوت دارد اول اینکه «آن را در پشت قرار داد» مانند اینکه آن را نابود کرد یا پنهان کرد^۱ و دوم زمانی که با «علیه» متعدی شود به معنای «ظاهر شدن» و «طلوع کردن» است^۲ و زمانی که با «ب» متعدی شود به معنای اعلان است^۳.

معنای اصطلاحی

معنای اول: در مقابل استتار است یعنی اگر ضمیر مستتر نشود و ظاهر شود را می گویند که دچار اظهار شده است.^۴

^۱ جَعَلَهَا بِظَهْرِ، أَي وَرَاءَ ظَهْرٍ، وَ اسْتَخَفَّ بِهَا، تَهَاوَنًا بِهَا، كَأَنَّهُ أَزَالَهَا وَ لَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهَا. (مرتضی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس ج ۷ ص ۱۶۹)

^۲ اظهرنا علیه ای: أطلعنا. (فراهیدی، کتاب العين ج ۴ ص ۳۷)

^۳ أَظْهَرْتُ بِفُلَانٍ: أَعْلَيْتُ بِهِ (ابن منظور، لسان العرب ج ۴ ص ۵۲۰)

^۴ ... الأمر الأول: أنه بقى مما يستتر وجوبا الضمير المرفوع بالمصدر النائب عن فعله نحو قوله تعالى: فَضْرَبَ الرَّقَابِ وَ أَيْضًا الضمير المستتر فى «نعم و بئس» المفسر بنكرة نحو «نعم قوما معشره» و قوله تعالى: بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا فقد نصوا على أن هذا الضمير لا يجوز إظهاره. (ابن هشام، أوضح المسالك إلى ألفية ابن مالك؛ ج ۱؛ ص ۸۱)

معنای دوم: در جای دیگری در مقابل اضممار استفاده می‌شود یعنی آوردن اسم ظاهر بجای ضمیر (یعقوب،

موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، ص ۱۰۸).^۱

معنای سوم: در علم صرف به فک ادغام را ظاهر می‌گویند (یعقوب، موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، ص

۱۰۸) مثل اینکه مد گفته شود مدد.^۲

بیان

معنای لفظی: کشف و ایضاح و ظهور است و اگر به معنای ایضاح باشد متعدی است، گفته می‌شود: (اوضحه)

ولی اگر لازم باشد به معنای ظهور است مثل: (بان الشيء) بمعنی ظهر و اتضح.^۳

معنای اصطلاحی: در علم صرف اظهار را بیان می‌گویند. (یعقوب، موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، ص

(۱۰۸)

^۱ هو، فی علم النحو، الایان بالاسم الظاهر بدل الضمیر، و یقابله الإضممار. (یعقوب، موسوعه النحو و الصرف و الإعراب،

ص ۱۰۸)

^۲ و هو، فی علم الصّرف، فکّ الإدغام، و یسمی أيضاً، فی هذه الحالة، البیان. انظر: الإدغام. (یعقوب، موسوعه النحو و

الصرف و الإعراب، ص ۱۰۸)

^۳ و فی المفردات للراغب، رحمہ اللہ تعالیٰ: **البیان** أعمّ من النطق لأنّ النطق مختصّ باللسان و یسمی ما یبین به بیاناً و هو صرّبان: أحدهما بالحال و هی الأشياء الدالّة علی حال من الأحوال من آثار صفته؛ و الثانی بالإخبار و ذلك إما أن یكون نطقاً أو کتابةً، فما هو بالحال كقولہ تعالیٰ: **إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ**، و ما هو بالإخبار كقولہ تعالیٰ: **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ**؛ قال: و یسمی الكلام بیاناً لكشفه عن المعنى المقصود و إظهاره نحو هذا **بیان للناس**؛ و یسمی ما یشرح به المّجمل و المّبهم من الكلام بیاناً نحو قولہ تعالیٰ: **ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ**. (مرتضى زبيدي، تاج العروس من جواهر

القاموس ج ۱۸ ص ۸۲)

در علم بلاغت: علم به اصولی که به وسیله‌ی آنها القاء معنا به روش‌های مختلف شناخته می‌شود. (قابشی، درر

البلاغه، ص ۱۴۹)

منوی

معنای لفظی: از ریشه‌ی (ن.و.ی) است، این ریشه به معنای هسته‌ی خرماست همان طور که در قرآن نیز به این معنا آمده: **إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى** (انعام: ۹۵) یعنی خدا شکافنده دانه‌ها و هسته‌ها است. حبّ نیز جمع حبّه است (قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷ ص ۱۳۳) و قصد را از آن جهت «نیت» می‌گویند^۱ که گویی انگار هسته که درون خرماست و پنهان است؛ نیت انسان نیز درون او این چنین پنهان است.

وقتی گفته می‌شود «رجل منوی» یعنی مردی که نیت خوبی دارد و قصد دارد کار خیری انجام دهد^۲، لذا منوی؛ به معنای چیزی است که در نیت گرفته شده است.

تعریف اصطلاحی: لفظی محذوف شده ولی معنای آن در نظر گرفته شده است، به عبارتی دیگر هر چند که لفظش نیست ولی معنایش در نظر گرفته شده است.

مثلا زمانی که معدود صفت است باید موصوف را برای تنظیم جنس عدد در نظر بگیریم مثلا در (فله عشر امثالها) مثل مذکر است و اگر بخواهیم آن را حساب کنیم باید بجای «عشر» بنویسیم «عشرة» در حالی که در موصوف امثال که «حسنات» است را در نظر می‌گیریم که مفردش «حسنه» و مونث است و چون که در این حالت معدود و عدد باید با هم مخالفت کنند «عشر» هم به صورت مذکر نوشته می‌شود^۳.

^۱ نَوَيْتُهُ: (أَنْوَيْتُهُ) قَصَدْتُهُ (الفيومي، المصباح المنير، ج ۲، ص ۶۳۱)

^۲ رجل منويٌ و نِيَّةٌ مَنْوِيَةٌ إِذَا كَانَ يَصِيبُ النَّجْعَةَ الْمَحْمُودَةَ. (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۴۸)

^۳ [إِذَا كَانَ الْمَعْدُودُ صَفَةً فَالْمَعْتَبَرُ حَالُ الْمَوْصُوفِ الْمَنْوِيِّ]

در این حالت به آن موصوف که تاثیر معنوی و لفظی خودش باقی است منوی می گویند.

مقدر

معنای لغوی: از ریشه ی (ق.د.ر) تشکیل شده برای این ریشه چند معنا پیدا شد؛ زمانی که گفته شود «تقدّر» چیزی را به معنای آماده کردن فلان چیز است^۱، زمانی که گفته شود فلانی «مقدر» است یعنی او قوی است^۲ در قرآن به معنای اندازه^۳ و حکم^۴ همچنین به معنای مقدر کردن و مقرر ساختن آمده که این لغت در فارسی به معنای قرار داده شده، معین گردیده است.^۵ (دهخدا، فرهنگ دهخدا، ذیل همین مدخل)

و إذا كان المعدود صفة فالمعتبر حال الموصوف المنوي، لا حالها، قال الله تعالى: **فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا** (۱) أي: عشر حسنات أمثالها، و لو لا ذلك لقليل:

(عشرة)، لأن المثل مذكر، و تقول: (عندى ثلاثة ربات) بالتاء إن قدرت رجالا، و بتركها إن قدرت نساء، و لهذا يقولون: (ثلاثة دواب) بالتاء إذا قصدوا ذكورا؛ لأن الدابة صفة فى الأصل، فكأنهم قالوا: ثلاثة أحمره دواب، و سمع (ثلاث دواب ذكور) بترك التاء؛ لأنهم أجروا الدابة مجرى الجامد؛ فلا يجرونها على موصوف. (ابن هشام، اوضح المسالك الى الفيه ابن مالك، ج ۴ ص ۲۲۷)

^۱ **تَقَدَّرَ** له الشيء أى تهيأ. (ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۷۴)

^۲ قوله: ما هو قادر أى **مَقْدِرٌ**، و **ثَقَلُ** الرجل (ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۷۴)

^۳ **إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ** (۴۹) ص ۵۳۰ سوره قمر

^۴ **الْقَدْرُ** و **الْقَدَرُ** القضاء و الحُكْمُ، و هو ما **يُقَدِّرُهُ** الله عز و جل من القضاء و يحكم به من الأمور. قال الله عز و جل: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛** أى الحُكْمُ (ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۷۴)

^۵ **نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ** [الواقعة/ ۶۰]، فإنه تنبيه أن ذلك حكمه من حيث إنه هو **الْمُقَدِّرُ**، و تنبيه أن ذلك ليس كما زعم المجوس أن الله يخلق و إبليس يقتل، و قوله: (راغب اصفهاني، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۵۷)

و قوله: **وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا** [الأحزاب/ ۳۸]، **فَقَدَّرَ** إشارة إلى ما سبق به القضاء، و الكتابة فى اللوح المحفوظ (راغب اصفهاني، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۵۷)

معنای اصطلاحی: گاهی به معنای «در نظر گرفته شده» است؛ مانند فعل «یتتقم» در آیه ۹۵ مائده (وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ)؛ در این جا فعل مذکور ذکر شده است.

که در توضیح آن ابن هشام در مغنی اللیب گفته است: (لتقدير الفعل خبرا لمحذوف) که ترجمه چنین است (با در نظر گرفتن فعل که خبر برای محذوف) (ابن هشام، مغنی اللیب، جلد یک ص ۱۶۵)

همچنین مقدر معنای دیگری نیز دارد که در ادامه تحت عنوان تفاوت مقدر و منوی بحث خواهد شد:

تفاوت بین مقدر و منوی

نحویون به لفظی که در کلام ذکر نشده و در عین حال جهت لفظیه کلام یا معنویه آن لفظ را می طلبد، مقدر می گویند.

مثلاً جایی که مضاف الیه یا مضاف ذکر نمی شود (جاء ربک).

در این حالت می گویند فلان لفظ مقدر است، المقدر کالمذکور.

اما مراد نحویون از منوی جایی است که معنا در تقدیر است بدون مقدر بودن لفظی اصلاً، بلکه گاهی ذکر و ابراز لفظ غلط است، مثل:

۱. وانو من أو فی أو اللام فی الاضافة المعنویة.

۲. یوم ال آحد

۳. شجرة الأراک

(نظام الاعرج، شرح النظام علی الشافیة، چاپ اول، ص ۱۲۳)

(سیوطی، همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو، ج ۲، ص ۴۶)

ملاحظ و غیر ملاحظ

تعریف لفظی: ملاحظ از «لحظ» به معنای با گوشه‌ی چشم نگاه کردن است^۱، وقتی که گفته می‌شود فلان معنا ملاحظ است یعنی دیده شده و در نظر گرفته شده است، هر چند که التزاما دلالت بر این می‌کند چیزی که ملاحظ است از جمله ویژگی‌های آن این است که به وضوح دیده نمی‌شود و برای درک آن نیاز به دقت نظر و عمق در فحوای کلام می‌باشد.

تعریف اصطلاحی: تقدیر، منوی، محذوف، را حذف ملاحظ می‌گویند چون در جمله: «کیف جئت به؟ - راکبا» عقل حکم می‌کند که: «جئت به» در اینجا حذف شده است.

یا غیر ملاحظ است که اسمش را می‌گذارند ترک مثل: هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ (۹) زمر

یعلمون متعدی است که مفعولش حذف شده ولی ملاحظ هم نیست یعنی مفعولش حتی در نظر هم گرفته نشده و اصلاً نیاز به توجه به آن نداریم همچنین مثل این آیه شریفه: **كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ** (۳۱) در این مثال هم اصلاً چه چیزی خورده شود و چه چیزی نوشیده شود محل بحث نیست و متروک است.

^۱ و الْمَلْحَظُ، كَمَا طَلَبَ: اللَّحْظُ، أَوْ مَوْضِعُهُ، وَ جَمْعُهُ الْمَلَا حِظٌ. (ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۴۵۸)

لَحَظَ إِلَيْهِ: نَظَرَهُ بِمَوْخِرِ عَيْنِهِ مِنْ أَيْ جَانِبِيهِ كَانِ (مرتضی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس ج ۱۰، ص ۴۹۰)

^۲ چون یکی تقسیم عقلی است و (قسمام) در مدار وجود و عدم پیش می‌رود، با این حساب نیاز به منبع هم ندارد.

لازم به تذکر است که از جمله الفاظی که با این معنا استفاده می‌شود: «مملوح» است. (ابن هشام، معنی الاریب،

ص ۴۶ ذیل بحث الف و لام)

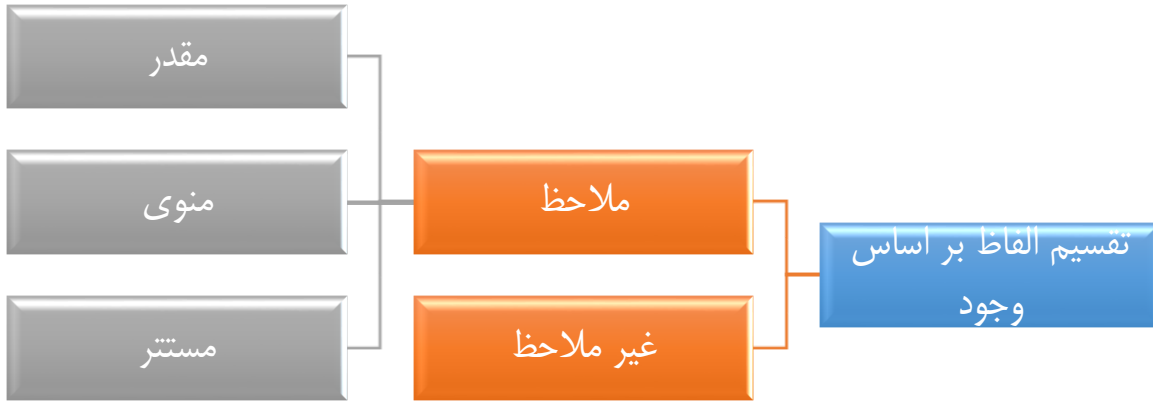
همچنین به آن گفته می‌شود ملحوظ و ملفوظ (قابشی، درر البلاغه، ۱۳۹۵ هـ ش، ص ۱۳۲)

در معنی الاریب ص ۷۱ گفته شده که «ان» زائده بین لو و فعل قسم مذکور یا متروک قرار می‌گیرد در صورتی

که فعل قسم متروک نیست بلکه محذوف است چون معنای آن مورد نظر است از این می‌توان نتیجه گرفت که ابن

هشام برای استفاده کردن از اصطلاحاتی از این قبیل قائل به نظم و قاعده‌ی خاصی نبوده است.

نتیجه:



توضیح محذوف و مقدر و مضمّر و منوی و مستتر و اضمار و ظاهر و منسی چیست؟

این تعابیر در کتاب‌های مختلف معانی متغییری دارند و نحّات به شکل یکسان از آن استفاده نکرده‌اند که بتوان

از آن قاعده برداشت کرد ولی از آن جا که به طور کلی بحث از اصطلاحات مستعمل علما بسیار مفید است و به فهم

متون آن‌ها کمک شایانی می‌کند از آن‌ها بحث کرده ایم.

به طور کلی می‌توان برای هر یک از آن‌ها تعریفی بیان کرد:

محذوف: در جایی استفاده می‌شود که لفظ ظاهر نیست اما تأثیر آن وجود دارد.

منسی: در این حالت هر چند که لفظ آن وجود دارد ولی متروک است و دیگر تأثیر معنوی خود را از دست می

دهد.

مستتر: فقط برای ضمیر استفاده می‌شود؛ به معنای «پوشیده شده» و وجودی برای آن در لفظ چه بالفعل و چه

بالقوه نیست چون امکان نطق به آن نیست

اضمار: در نحو به معنای آوردن ضمیر بجای اسم ظاهر در مقابل اظهار که به معنای آوردن اسم ظاهر عوض

ضمیر است، همچنین در جایی که لفظی را حذف کنند در حالی که معنای آن لفظ وجود داشته باشد می‌گویند که

اضمار صورت گرفته است.

اظهار

معنای اول: در مقابل استتار است.

معنای دوم: در جای دیگری در مقابل اضمار استفاده می‌شود.

معنای سوم: در علم صرف به فک ادغام را اظهار می‌گویند.

بیان

در علم صرف: اظهار را بیان می‌گویند.

در علم بلاغت: علم به اصولی که به وسیله‌ی آن‌ها القاء معنا به روش‌های مختلف شناخته می‌شود.

منوی: لفظی محذوف شده ولی معنای آن در نظر گرفته شده است، به عبارتی دیگر هر چند که لفظش نیست

ولی معنایش در نظر گرفته شده است.

مقدر

معنای اول: گاهی به معنای «در نظر گرفته شده» است.

معنای دوم: نحویون به لفظی که در کلام ذکر نشده و در عین حال جهت لفظیه کلام یا معنویه آن لفظ را می‌طلبند،

مقدر می‌گویند.

با همه ی این اوصاف محصول این مقاله عدم کشف قاعده یا ضابطه ای مشخص در منطق ادبا و نحویون برای

استفاده از این اصطلاحات است هر چند که تحلیل آن ها به فهم بهتر سیاق کمک شایانی خواهد کرد که یکی از

اهداف این مقاله نیز تحلیل آن ها بوده است.

١. ابن منظور، لسان العرب (چاپ اول)، بیروت، لبنان: دارالبیروت لطباعه والنشر.

٢. ابن هشام، عبد الله بن يوسف، مغنی اللیب (چاپ چهارم)، قم: کتابخانه حضرت آیت الله

العظمی مرعشی نجفی (ره).

٣. أوضح المسالك إلى ألفیة ابن مالک، ابن هشام، عبد الله بن يوسف، عبد الحمید، محمد محیی الدین،

المکتبة العصرية، بیروت - لبنان، اول

٤. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن (چاپ اول)، تهران: بنیاد بعثت.

٥. الراغب اصفهانی، الحسین بن محمد بن المفضل، مفردات الفاظ القرآن (چاپ اول)، بیروت: دارالعلم.

٦. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن (چاپ اول)، بیروت: دار القلم.

٧. السبجانی، جعفر، الموجز فی اصول الفقه (بیست و چهارم)، قم: موسسه الإمام الصادق علیه السلام.

٨. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، البهجة المرضیة علی ألفیة ابن مالک (چاپ نوزدهم)، قم: اسماعیلیان.

٩. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو (چاپ اول)، بیروت - لبنان، دار إحياء

التراث العربی

١٠. شرح شذور الذهب فی معرفه كلام العرب، ابن هشام عبد الله بن يوسف، دار الكوخ، تهران - ایران،

اول، ١٣٨٤ هـ. ش

١١. شرح شواهد المغنی، عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، ادب الحوزه، قم، اول

١٢. صبان، محمد بن علی، حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک و معه شرح الشواهد

للعینی (چاپ اول)، بیروت - لبنان: المکتبة العصرية

١٣. صفایی بوشهری، غلام علی، بداءة النحو (چاپ اول)، ایران: مدیریه العامه للحوزه العلمیه، لجنه ادراه.

۱۴. صفایی بوشهری، غلام علی، ترجمه و شرح مغنی اللادیب (چاپ هشتم)، قم: قدس.

۱۵. صفایی بوشهری، غلامعلی، روش تحصیل ادبیات عرب در حوزه (چاپ اول)، اسرا-قم: والانگار.

۱۶. الطبرسی، ابو علی الفضل بن الحسین، مجمع البیان فی تفسیر القرآن (چاپ سوم)، تهران: انتشارات

ناصر خسرو.

۱۷. علوان، عبدالله بن ناصح، اعراب القرآن الکریم (چاپ اول)، مصر- طنطا: دار الصحابة للتراث.

۱۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین (چاپ دوم). قم: هجرت

۱۹. الفیومی، احمد بن محمد بن علی المقرئ، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی (چاپ اول)،

ایران، قم: موسسه دارالحجره.

۲۰. القابشی الطرفی، منصور، درر البلاغۃ (چاپ اول)، قم: الادارة العليا الحوزات العلمیة.

۲۱. قرشی، سید علی اکبر، قاموس القرآن (چاپ اول)، تهران: دارالکتب اسلامیة.

۲۲. کرباسی، محمد جعفر، اعراب القرآن الکریم (چاپ اول)، لبنان- بیروت: دار و مکتبه الهلال.

۲۳. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات قرآن (چاپ اول)، ایران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۲۴. مکارم شیرازی، ترجمه ناصر، قرآن مجید (چاپ اول)، تهران: دارالقران الکریم.

۲۵. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان (چاپ پنجم)، قم: دفتر انتشارات اسلامی

جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه.

۲۶. ناظر الجیش، محمد بن یوسف، شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد (چاپ اول)،

۱۱ جلد، قاهره - مصر: دار السلام.

۲۷. نظام الاعرج، حسن بن محمد، شرح النظام علی الشافیة (چاپ اول)، قم- ایران: دار الحججہ للثقافه

٢٨. هاشمی خراسانی، أبو معین حمید الدین حجت، فرائد حجّتیة شرح فوائد صمدیة (چاپ اول)، تهران:

ادباء.

٢٩. یعقوب، امیل، موسوعة النحو و الصرف و الإعراب (چاپ اول)، بیروت - لبنان: دار العلم للملایین.